

رختخواب چند فورم میشه؟

مرد باین سوال مهم نتوانست جواب بدهد .
بعد کوچکتر و کوتاه تر شد و هر قدر که کوتاه و
لاغر میشد سئوالات رفته ، رفته ، بیشتر میشدند یکی
دیگر جلو آمده گفت : www.KetabFarsi.com

– خوب بگو ببینم وقتی حقوق تو ۳۰۰۰ لیره است
چطوری ماهی ۳۰۰۰ لیره خرج کنی ؟

مرد باز هم نتوانست جوابی بدهد .
اصلا "نمی توانست هیچکدام از سئوالات را جواب
بدهد .

زنش گفت :

– شوهر عزیزم . بس است دیگه قد و قوارها
سرجاش آمده بلند شو بریم .
مرد گفت :

– راست میگی زن ، اگر دقیقه ای بیشتر اینجا
بمانم کوچکتر میشوم و از بین میرم ، بهتره تا دیگران

سئوالی نکرده اند و از بین نرفته ام از اینجا بریم!

زن:

– باید آنها هم باشند، آنها هم زندگی کنند

مرد غرغر کنان با خودش میگفت:

– چرا؟... برای چی؟... چطور؟... .

کی؟.....

www.KetabFarsi.com

پایان

از کدام آهنگ خوشتان میاد؟!

یک مزاج نویس مشهوری داریم که خیلی ها با او مخالف هستند و از کنایه ها و انتقادهایی که در نوشته هایش هست رنج میبرند . اما من از جان و دل دوستش دارم . . .

مدت دو سال است توی روزنامه ای که کار میکند هرروز از بحث ها و گفت وگوهای مسافران اتوبوس ها تا کسی ها . . بد رفتاری کارکنان وسائط نقلیه . . . اشتباه دکترها . . . مشکلات بیمه . . . درگیری های آپارتمان نشین ها . . . اجحاف اصناف مطالب جالبی می نویسد .

" تازگی‌ها پایش را توی کفش اداره تلفن کرده است . . . شوخی‌های جالبی با رئیس و متصدیان تلفن میکند . . . دست بردار هم نیست . . . اینطور که معلوم است حالا . . . حالا . . . میخواهد قضیه را دنبال کند . . . اینکارش خیلی مورد توجه مردم قرار گرفته . . . بیشتر مردم گرفتار دردسرهای تلفن هستند جریانی که برای خود من پیش آمده از همه شنیدنی تر است . . .

یک‌عده از رفقا مرتب وسیله تلفن حال مرا می‌پرسند خیلی از شان ممنونم با این وضع ترافیک و شلوغی خیابانها احوالپرسی تلفنی بسیار کار خوبی است . . . در حالیکه از حال یکدیگر با خبر می‌شویم برای هیچکدام از ما هم زیاد زحمتی ندارد

www.KetabFarsi.com

در این صحبت‌های تلفنی بعضی از رفقا اطلاعاتی بمن میدهند که اکثر سوژه نوشته‌های من قرار می‌گیرد بعضی‌ها سرزنشم می‌کنند که فلان کار را اشتباه کردی فلان نوشته ات خوب نبود . . . و حتی فحش میدهند

و مسخره‌ام می‌کنند . . . بعضی‌ها هم با تعریف و تمجید زیاد خجالتم می‌دهند . . .

در هر حال یک نویسنده مجبور است تمام این عکس‌العمل‌ها را بپذیرد . . . و تا آنجا که امکان دارد دوست و دشمن را از خودش راضی نگه‌دارد منم به دوستان اظهار کوچکی و بندگی می‌کنم مسخره و فحشهای مخالفین را ندیده می‌گیرم و خودم را به‌کوچه علی

چپ می‌زنم . . . www.KetabFarsi.com

تنها موضوعی که برای من سرگرمی خوبی هم هست صحبت کردن تلفنی با خانم‌هاست . . .

یک روز که مقاله خوبی درباره کارهای خلاف دولت نوشته بودم و بمحض انتشار روزنامه، مقاله من سرو صدای زیادی راه انداخته و مخالفین و موافقین تلفن پیچم کرده بودند . . . داشتم دیوانه میشدم . . . یکی دوبار تصمیم گرفتم پریز تلفن را بکشم و ارتباط را قطع کنم ولی چون ممکن بود زخم تلفن کند و از

حالم بپرسد اگر تلفن را قطع می‌کردم به خیال اینکه مرا توقیف کرده‌اند درد سربزرگی درست میشد . ناچار دندان روی جیگر گذاشته و می‌کوشیدم مقاله فردا را انتقادی تر و کوبنده تر بنویسم و تمام اشتباهات دولت را روی دایره بریزم . اما . . .

تلفن زنگ زد گوشی را با اکراه برداشتم :

— بفرمائید . . . بنده حسن . . .

از آن طرف سیم صدای ظریف و شیرین زنی شنیده

شد :

www.KetabFarsi.com

— قربان . . . خیلی معذرت می‌خام . . . اونجا

تیمارستان است ؟

چون آماده جواب نبودم کمی مکث کردم . . . بعد

حواسم را جمع کردم و جواب دادم :

— خیر خانم عزیز . . . اشتباه گرفته‌اید . . .

یکدفعه از پشت تلفن صدای قهقهه پر از ناز و

کرشمه زن بلند شد . . .

گوشی را زمین گذاشتم ... و شروع به نوشتن مقاله کردم ... بقدری ... افکارم مغشوش بود که دنباله مطلب از دستم در رفته بود ... هنوز تحت تاثیر حرفهای زن " اطواری " بودم ... بدون توجه آنچه را که زن به من القاء کرده بود می نوشتم .

" اسم این کارهای دولت را باید دیوانگی گذاشت مگر اینجا تیمارستان است ! کلمات " دیوانگی " و " تیمارستان " را خط زدم ... جملات را تصحیح کردم تازه راه افتاده بودم که دوباره تلفن زنگ زد . گوشي را برداشتم .

www.KetabFarsi.com

— بفرمائید ... من حسن هستم ...

باز هم صدای نازک و گوش نواز آن خانم شنیده

شد :

— حضرت آقا خیلی معذرت میخوام ... شما تلفن

تیمارستان را میدانید؟!

قدری خشن تر و ناراحت تر جواب دادم :

– لطفاً " از اطلاعات سوال بفرمائید .

باز هم زن خنده پر سرو صدائی کرد . . . ایندفعه
زن تلفن را قطع کرد . . . باز به جان سر مقاله افتادم
ولی هرچه زور میزدم نمیتوانستم افکارم را جمع کنم
و مطلب دلخواهم را بنویسم .

" در این دنیای پیشرفته . . . ما مجبوریم هماهنگ
با تمام ملت ها به تیمارستان برویم ! ! . . . " باز کلمه
تیمارستان را خط زدم و جمله را تصحیح کردم . . .
برای بار سوم تلفن زنگ زد . . . ایندفعه که گوشی
را برداشتم اسم خودم را نگفتم . صدایم را هم عوض
کردم :

www.KetabFarsi.com

– بفرمائید . . .

صدای زنی که پیر و شکسته بود پرسید :

" شما کی هستید ؟ .

– حسن . . .

– کدام حسن . . . ؟ . . .

— شما با کدام حسن کار دارید خانم محترم ؟!

— اون حسن " فزرتی " که از دهنش بیشتر غلط

میکنه !! ... www.KetabFarsi.com

فهمیدم این همون خانم قبلی است که اون هم
مثل من صدایش را عوض کرده ولی تا خواستم جوابی
بدهم خنده مسخره آمیزی کرد و تلفن قطع شد ...

در این موقع متصدی صفحه بندی داخل اتاق آمد
و پرسید :

— قربان مقاله شما حاضر نشده ...؟ داریم صفحه
را می بندیم ...
گفتم :

— ده دقیقه دیگه حاضره ... خودم میارم
چاپخانه ...

متصدی صفحه بندی رفت من خواستم مقاله را
بنویسم ولی بخاطر شوخی های بیمزه زن ناشناس
بقدری ناراحت شده بودم که نمی فهمیدم چکار میکنم

مرتب مسئله تیمارستان به فکر و قلم من می‌آمد :

" اگر حزب اکثریت نمیخواهد مخالفین حرف بزنند آنها را به تیمارستان بفرستد! ... "

" لاهول و لا دأشتم کلمه تیمارستان را خط می‌زدم که صدای زنگ تلفن بلند شد. بقدری عصبانی شدم که تا گوشی را برداشتم شروع به فحش دادن کردم :

" خجالت بکشید ... انگار معنی شرف و ناموس را نمیدونید ... "

www.KetabFarsi.com

صدای یک زن خسته و ناراحت به گوشم رسید :

— آیا شماره را عوضی گرفتم ... من می‌خواستم با حسن آقا صحبت کنم .

در این موقع متصدی صفحه بندی دوباره وارد اتاقم شد و مقاله را خواست به سرش داد زدم :

— چه خبرته ؟ مگه شش ماهه بدنیا آمدی ؟

تازه فهمیدم دادی را که زده‌ام به خانمی که تلفن میکرد برخورد ... بیچاره زن فوری تلفن را قطع

کرد ... منم مشغول نوشتن شدم :
" اداره کردن صحیح کشور با روش دموکراسی
ایجاب میکند که احزاب موافق و مخالف حرفشان را
بزنند ... آزادی کامل ... " .
باز تلفن زنگ زد ... گوشی را برداشتم . . هنوز
جملات مقاله توی ذهنم بود گفتم .
" آزادی کامل ... من حسن ! "

طرف با شوخی پرسید :
www.KetabFarsi.com
- اینکه گفتید فامیلی یه شما بود ؟ ! ...
با تعجب جواب دادم :

- منظورتان چی یه خانم ؟ !
میخواستم یک سئوالی بکنم . . ولی شما طوری
حرف میزنید که معلوم میشه خیلی عصبانی هستید !
صدای زن بقدری دلربا و گوش نواز بود که " وا "
رفتم . . . مثل آبی که روی آتش بریزند تمام عصبانیت
و ناراحتی من فروکش کرد ! نام فامیلی خودم را گفتم

زن که خیلی خوش صدا بود و با قروغمزه حرف میزد
گفت: www.KetabFarsi.com

- پس اجازه میفرمائید سئوالم را مطرح کنم؟
- خواهش میکنم بفرمائید . . .
 - آیا از موسیقی خوشتان میاد؟
 - نه عصبانی شدم و نه تلفن را قطع کردم . . . با
 - یکنوع علاقه و اشتیاق جواب دادم:
 - بعله به موسیقی خیلی علاقه دارم . . .
 - چه نوع موزیکی را دوست دارید؟
 - همانطور که در رپرتاژهای رادیو و تلویزیون شنیده
 - و یاد گرفته بودم جواب دادم:
 - وقتی خویش با شدنوعش فرق نمیکند . . . غربی
 - . . . شرقی . . . سبک . . . سنگین . . . همه را دوست
 - دارم .
 - پس اینطور . . . آهنگهای کشور خودمان چطور؟
 - اونکه معلومه . . . حساب موسیقی خودمان از

سایرین جداس! www.KetabFarsi.com

— الان چه آهنگی دوست دارید برایتان پخش کنم ؟

چون از موزیک هیچ سر در نمیارم حتی موسیقی خودمان را هم درست نمیشناختم کمی دست و پاچه شدم ولی یکدفعه بیادم آمد . یک آهنگی مرتبا ورد زبان مردم بود و منم چند خط او را یاد گرفته بودم . . . باین جهت گفتم :

" آواز توهم مانند من به یک عشق " گرفتار شو تا بین صداقت چی هست ؟ را . " بخوان .

من خیال میکردم میخواهد نوار و یا صفحه این آهنگ را پخش کند . . . اما یکدفعه صدای خود خانم به گوشم رسید که با آهنگ دلپذیری شروع به خواندن این آواز کرد

از صدا و گفتارش فهمیدم یک زن یا دختره نوزده بیست ساله اس . . . و از خانواده های پولدار و مرفه

کشور ماست . . . حتی میتوانستم حدس بزنم موبور .
 خوش تیپ و قد بلند است نمیدانم چه جریانی پیش
 آمد آوازش را نیمه کاره گذاشت و تلفن را قطع کرد !
 بعد از این جریان آدم چطور میتونه مقاله بنویسه ؟
 ولی من مجبور بودم هر طور شده مقاله را تمام کنم .
 شروع کردم به نوشتن www.KetabFarsi.com
 " با وضع سیاسی و اقتصادی جهان . . . ایجاد یک
 هماهنگی در اداره کشور . . . مانند من عاشق
 تیمارستان . . . " .
 تلفن زنگ زد . . . ایندفعه با خوشحالی گوشی را
 برداشتم و گفتم :
 - آوازی که خواندید خیلی خوب بود . . . چرا
 نیمه کاره گذاشتید ؟
 - آوازه چی به ؟ . . چرا دیوانه شدی ؟ چرا
 کرایه را نپرداختین ؟ !
 صدای زمخت صاحبخانه را شناختم . . . مثل

همیشه با یک بهانه‌ای ردش کردم و خواستم مقاله را
تعام کنم ولی افکارم چنان بهم ریخته بود که نمیتوانستم
بنویسم ... خود نویسن را به جای سیگار به دهانم
گذاشتم و خاک سیگارم را به جای زیرسیگاری توی استکان
جائی ریختم ... www.KetabFarsi.com

باز تلفن زنگ زد :

— بفرمائید ...

— آوازم را پسندیدین ؟

— خیلی عالی بود ... حیف سیمه کاره گذاشتید ...

— دوست دارید یکی دیگه بخوانم ؟

— حتما ...

— چه آوازی دوست دارید ؟

— آواز " عمرم با عشق گذشت امروز پیرشدم ...

را بخوانید .

دختره شروع به خواندن کرد ... گوشی را به

شانهم تکیه داده و غرق لذت بودم ... تصدیق فحه

وارد شد ... با اشاره گفتم : " برو بیرون ... "

صفحه بند رفت و دختری هم تلفن را قطع کرد ...
حیف شد دو سه کلمه با او حرف نزدیم کاش اسمش را

می پرسیدم ... www.KetabFarsi.com

شروع کردم به نوشتن مقاله ... دو سه خط نوشتم
تلفن زنگ زد ...

باز هم دختری بود این دفعه خودش آوازی انتخاب
کرد و شعر معروف :

" من یک خزان غم تو بهاری " را شروع کرد ...
برعکس دو تا آوازهای قبلی شعر و آهنگ را تا آخر بدون
غلط خواند ...

آن روز تا شب کار من گوش دادن به آوازهای
دختره بود ... اسم خیلی از آوازه ها و آهنگ ها را یاد
گرفتم ... هوا تاریک میشد که بزحمت مقاله را تمام
کردم ... بقدری خسته شده بودم که انکار ساعتها
با چند نفر قهرمان کشتی سرو شاخ شده ام !! ...

این کنسرت تلفنی چند روزی ادامه پیدا کرد و بعد یکباره قطع شد ...

یک شب با متصدی صفحه بندی از چاپخانه بیرون آمدیم ... به اتفاق قدم زنان به ایستگاه اتوبوس رسیدیم ... متصدی صفحه بندی مجله‌ای را که دستش بود به من داد و گفت . www.KetabFarsi.com

— این مجله را نگاه کن تا من برم از روبرو سیگار خرم و برگردم .

متصدی صفحه بندی رفت و من مجله را باز کردم و صفحات آن را دیدم که متوجه شدم زن مسنی پهلویم آمد و دارد نگاهم میکند ... سرم را از توی مجله بلند کردم و نگاهش کردم ... وای خدای بزرگ حیوان انسان نما که گفته اند خود او بود ... واقعا " دیدن قیافه اش آدم را ناراحت میکرد ... پیرزن لیخندی زد که چیزی نمانده بود حالم بهم بخورد و استقراغ کنم . باقرو اطوار دخترهای جوان گفت :

— سلام حسن آقا . . .

مثل آدم های برق گرفته یکه سختی خوردم بحکم
انسانیت جواب سلام اورا دادم و فوری سرم را برگرداندم
و مشغول مطالعه مجله شدم
پیرزن نزدیکتر آمد و گفت :

— مثل اینکه خیلی شما را در انتظار گذاشتم ؟

— بچه مناسب است ؟ چه انتظاری ؟

— نمیدونید چقدر مقید هستم سر وقت به راندویم

www.KetabFarsi.com

برسم .

زنیکه رانیکه کن چه جوری میخواد خود شو بمن

بچسبانه ؟ راندو دیگه چی یه ؟

— مگر توی تلفن قرار نگذاشتیم . . . اینجا همدیگر

رو ببینیم ؟ . . .

از تعجب، داشتم شاخ در میآوردم . من با کسی

راندو نگذاشته بودم . . . پیرزن گفت :

— من همونم که براتون آواز میخوانم . . .

دهانم را باز کردم محرفی بزنم که مشت محکمی
از عقب توی سرم خورد و تا آدم اعتراض کنم یک مرد
غول مانند بطرفم حمله کرد و با مشت ولگد بجانم
افتاد! اگر مسافره‌های توی ایستگاه به دادم نمیرسیدند
www.KetabFarsi.com یارو مرا کشته بود!!

بعداً "همه چیز را فهمیدم ... متصدی صفحه
بندی حرف‌های من و دختره آواز خوان را پشت‌تلفن
شنیده و چون تلفن‌های داخلی اکثر اتصال میشود خود
را بنام "حسن" جازده و با دختره در این ساعت
توی ایستگاه اتوبوس قرار ملاقات گذاشته .

نشانه‌شناسائی این بود که مرد یک مجله بدستش
بگیرد وزن یک گل میخک به سینه اشربت دو وقتی من و متصدی
صفحه بندی به ایستگاه رسید، متصدی صفحه زن پیرا
دید و فهمید مادر فولاد زه است مجله را به دست من
داد و فلنک را بست ...

فردای آن روز متصدی صفحه بندی از من معذرت

— بخدا قسم من نمیدانستم آخر کار به اینجا می‌کشد و شوهر احمق او اینطور سرو صدا و آبرو ریزی میکند . فکر کردم شوخی جالبی خواهد شد و سوزه خوبی برای نوشتن پیدا می‌کنید .

شوهر مادر فولاد زره هم برای معذرت خواهی پیش من آمد و معلوم شد زن پیر و زشت او برای جلب نظر شوهرش همیشه این برنامه آواز خوانی را اجرا میکند و با مردی که شیفته صدای او شده و مثل من گمان کرده است دختر جوانی است قرار ملاقات میگذارد . بعد ساعت و محل ملاقات را با نامه بدون امضاء به اطلاع شوهرش میرساند تا به او ثابت کند مردهای زیادی پشت سر او می‌افتند ! . . .

هر دو را بخشیدم . . . ولی از خودم خیلی دلخورم و هرگز گناه خودم را نمی‌بخشم که چطور پس از این همه تجربه و زیر و رو شدن در زندگی تن صدا و حرف